

زبان و ادب فارسی
نشریه دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۵۳، پاییز و زمستان ۸۹
شماره مسلسل ۲۲۰

تطبیق اولیاءالله با اصحاب کهف در متون عرفانی فارسی

دکتر اسدالله واحد*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

ابراهیم پوردرگاهی

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

چکیده

در طول تاریخ تصوّف و عرفان اسلامی، صوّقه برای مصون ماندن از مخالفت‌ها و تهدیدات اهل شرع و متّهم شدن به کفر و زندقه، همواره کوشیده‌اند تا مبانی عقیدتی و اعمال طریقتی خود را با مستندات قرآنی و حدیثی توجیه کنند. قصّه اصحاب کهف به لحاظ مشابهاتی که عرفا بین «اولیاءالله» و «اصحاب کهف» قائل شده‌اند، در کتب عرفانی جایگاه ویژه‌ای دارد. اطلاق لفظ فتیه (جوانمردان) برای اصحاب کهف، تقویت ایمان و فزونی هدایت آنها توسط خداوند، نهان شدن ایشان در غار از شرّ دشمنان، خوابیدن و بیدار شدنشان به اراده حقّ تعالی و... جزو مواردی است که با علائم و خصوصیات اولیاءالله، از جمله: «فتوت»، «حفظ»، «استتار»، «تسلیم» و... تطبیق داده شده است.

کلیدواژه‌ها: اصحاب کهف، اولیاءالله، فتوت، حفظ، استتار، تسلیم.

مقدمه

وفور و وسعت معانی نهفته در لابه‌لای الفاظ الهی به حدی است که عرفا به نقل از حدیث نبوی برای قرآن، هفت و به روایتی هفتاد باطن قائل شده‌اند؛^۱ و بر مفاد این حدیث تأکید ورزیده‌اند، که «هر کس به قدر دانش خود از آن ادراک می‌کند»^۲ و بهره می‌برد:

همچو قرآن که به معنی هفت توست خاص را و عام را مطعم دروست

(مولانا، ۱۳۶۳: ۳ / ۱۸۹۷)

این موضوع درباره داستان‌های قرآنی نیز کاملاً صادق است. قصص قرآن مجید، علاوه بر ارزش تاریخی و جاذبه‌های ادبی و هنری، حاوی نکات لطیف سیاسی، اجتماعی، تعلیمی، تربیتی، اخلاقی، حکمی و عرفانی فراوانی است، که غرض و مقصود از آنها، «تفکر» و «عبرت» بیان شده است.^۳

در کتب عرفانی به دو قصه «خضر و موسی (ع)» و «اصحاب کهف» بیش از داستان‌های دیگر قرآن پرداخته شده است. ماجرای «خضر و موسی (ع)» به جهت مسائل مربوط به مراد و مرید، ضرورت وجود پیر و اطاعت محض از اوامر وی و کارهای شگفت‌انگیزی که از پیر سر می‌زند، مد نظر بوده است؛ و داستان «اصحاب کهف» به دلیل مناسبت‌ها و شباهت‌هایی که بین «اصحاب کهف» و «اولیاءالله» وجود دارد، مورد توجه واقع شده است: «زینت زمین دوستان خدای‌اند؛ عالم به ایشان آراسته و جهان به ایشان نگاشته؛ دلهاشان به نور معرفت افروخته... اعلام دین‌اند و اوتاد زمین... و مقصود از آفریدن کون، ایشان؛ به نام و نشان درویشان‌اند و به حقیقت ملوک زمین ایشان‌اند... هر که سیرت و حلیت ایشان خواهد که بدانند تا قصه اصحاب‌الکهف بخواند که الله - تعالی - ایشان را در قرآن جلوه می‌کند.» (میددی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۵۳)

به بیانی آشکارتر، در اعتقاد برخی از عرفا، «اصحاب کهف»، صورت نمادین «اولیاءالله» در قرآن هستند:

اولیا اصحاب کهف‌اند ای عنود در قیام و در تقَلَب «هم رُقُود»

(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۱۸۷)

پیش از ورود به اصل بحث، یادآوری دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱- هدف مقاله حاضر، صرفاً جمع اشارات پراکنده در بعضی متون عرفانی، تفصیل و تبیین مطالبی که به صورت مجمل و گاهی مبهم به آن‌ها پرداخت شده، و ارائه نظرات مطروحه با روشی علمی و منطقی در موضوع مذکور است؛ و نگارنده بر آن نیست که مدّعی برخی صوقیّه اهل قلم را در تطبیق احوال اولیاءالله با اصحاب کهف، نقد و بررسی کرده و ردّ یا اثبات آن را تحلیل کند و در پی توجیه صحّت و سقم تاویل و تفسیر به رأی ایشان نیست؛ که این مهم، مقاله‌ای دیگر با موضوعی دیگر را می‌طلبد.

۲- موضوع این مقاله در آثار تحقیقی معاصر مطرح نشده، و از میان متون عرفانی فارسی، به صورت نسبتاً مبسوط، در تفسیر کشف‌الاسرار و مثنوی معنوی به این موضوع پرداخت شده، و به همین دلیل، اکثر استشهادات این مقاله از دو اثر مذکور بوده است؛ و نیز در دو کتاب کشف‌المحجوب هجویری و ترجمه رساله قشیریه، برای اثبات کرامات اولیاءالله به «عجائب احوال اصحاب کهف» استناد شده که در فصل «کرامت»، جزو شواهد ذکر شده است. گذشته از این‌ها، در باقی متون عرفانی متقدّم، به صراحت در باره این موضوع، مطلبی وجود ندارد. با تعمّق و تفحص در متون عرفانی مذکور، مهم‌ترین وجوه مشترک میان «اولیاءالله» و «اصحاب کهف» را می‌توان در مباحث زیر خلاصه کرد:

حفظ احکام شریعت، حفظ و عصمت، فتوت، کرامت، استتار، تسلیم، عدد هفت و فواید مصاحبت با آنها.

۱- حفظ احکام شریعت

زمانی که خدای - تعالی - اصحاب کهف را از خواب بیدار می‌کند، یکی را از میان خود برمی‌گزیند تا به شهر رود و برای آنها «طعامی» تهیه کند و به او تذکر می‌دهند «که کاملاً دقت و تحقیق کند و بنگرد طعام و غذای کدام یک از اهل شهر، پاکیزه‌تر و تمیزتر است، یعنی از لحاظ ذبح شرعی بودن، از مؤمن خریدن، غصبی نبودن و...»^۴ (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۰ / ۲۴۷).

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی درباره آیه مذکور به نکته مهمی در عرفان ناب اسلامی اشاره می‌کند و می‌گوید: حفظ احکام شریعت بر بنده مؤمن - اگرچه در حقیقت به کمال

مطلوب برسد - واجب و ضروری است، زیرا هر حقیقتی که ظاهر شریعت بر آن گواهی ندهد، مکر و فریب شیطان است.^۵

هر چند بعضی متصوفه معتقدند که رسیدن به حقیقت، شخص را از انجام امور شرعی و دقت در حلال و حرام بی‌نیاز می‌کند^۶ و «گاهی در مقام پرستش ولی برآمده، او را فوق قوانین شرع و بی‌نیاز از پیروی اوامر و نواهی دانسته و معصوم از خطا شمرده‌اند.» (غنی، ۱۳۸۰: ۲۳۱) و صدور اعمال به ظاهر غیرشرعی اولیاء الله را با «سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه توسط خضر - علیه السلام -» (ر.ک. قرآن: کهف / ۷۱ و ۷۴) توجیه کرده‌اند؛ با این وصف، در کتب معتبر عرفانی، اشارات فراوانی در التزام ولی به امور شرعیه یافت می‌شود: «سهل بن عبدالله گوید: ولی آن بود که افعال او موافق شرع بود پیوسته» (قشیری، ۱۳۷۴: ۴۳۲).^۷

حکایت منقول از کتاب تذکرة الاولیاء در ذکر بایزید بسطامی نیز مؤید همین نظر است: «نقل است که او را نشان دادند که فلان جای پیری است بزرگ. به دیدن او رفت. چون نزدیک او رسید، آن پیر، آب دهن سوی قبله انداخته بود. در حال، بازگشت او را نادیده. گفت: اگر او را در طریقت قدمی بودی، خلاف شریعت بر وی نرفتی» (عطار، ۱۳۷۷: ۱۶۲).

۲ - حفظ و عصمت

خداوند اصحاب کهف را در غار از شر دشمنان حفظ می‌کند و دل‌هایشان را به نیروی ایمان و اعتقاد استحکام می‌بخشد^۸ و «چنان‌که ایشان را در آن غار ایمن کرد از دشمن، مؤمنان را در این غار [دنیا] ایمن کند از شیطان» (میددی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۵۴ و نیز رک. همان: ۶۶۹ - ۶۷۰).

در کتب تعلیمی عرفان و تصوف اسلامی، «حفظ و عصمت» از شروط «ولایت» محسوب شده است؛ یعنی چنان‌که انبیا از زلّت و گناه معصوم‌اند، اولیا نیز از خطا و معصیت محفوظ‌اند: «و روا باشد که یکی را ولایتی دهد به اقامت کردن بر طاعت وی، و وی را اندر حفظ و عصمت نگاه دارد تا وی بر طاعت وی اقامت کند و از مخالفتش بپرهیزد و شیطان از حسّ وی بگریزد» (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۱۸؛ نیز رک. همان: ۱۹۹).

«و بدان که اصل بزرگ‌ترین کرامت اولیا یکی دوام توفیق است بر طاعات و عصمت از معصیت‌ها و مخالفت‌ها» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳۴؛ نیز رک. همان: ۴۲۷).

با این که «حفظ و عصمت» در شواهد مذکور از کشف المحجوب و رساله قشیریّه، در معنای مترادف استعمال شده‌اند، گاهی صاحبان همان کتب، میان آن دو تفاوت قائل شده و

معنای «حفظ» را تا حدّ «عدم ارتکاب به عملی که نفی ولایت کند» (رک. هجویری، ۱۳۸۳: ۳۳۵) و «اصرار نکردن به گناه» تنزّل داده‌اند:

«اگر گویند ولیّ معصوم بود یا نه؟ گوییم که واجب نکند که معصوم بود، چنان که در حقّ انبیاء علیهم السّلام گوییم؛ اما گوییم که محفوظ بود تا بر گناه اصرار ننماید» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳۱).

مولانا می‌گوید: اولیا در کنف حفظ و حمایت حقّ‌اند و لطف و عنایت خدا در حقّ دوستانش به حدّی است که به خاطر ایشان، با قدرت کیمیاگری خود، «نجس» را به «پاک» و «زهر» را به «شهد» و «نار نفسانیات» را به «نور معرفت» تبدیل می‌کند:

گفت پیغمبر که از بهر مِهان حق نجس را پاک گرداند بدان
.... کو اگر زهری خورد شهدی شود تو اگر شهدی خوری زهری بود
کو بدّل گشت و بدّل شد کار او لطف گشت و نور شد هر نار او
(مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۳۴۲۷ - ۳۴۳۱)

۳ - فتوّت

خداوند در آیات ۱۰ و ۱۳ سوره کهف،^۹ اصحاب کهف را «فتیة» (جوانمردان) می‌نامد، و در عرفان اسلامی، «فتوّت» از مبانی و اصول «ولایت» شمرده می‌شود:

«مروّت مبنا و اساس فتوّت است، فتوّت مبنا و اساس ولایت باشد و هر که مروّت ندارد فتوّت او را محال تواند بود و هر که فتوّت ندارد هرگز به ولایت نرسد». (گوهرین، ۱۳۸۲: ۸ / ۲۸۳)
ابوسعید ابوالخیر، «فتوّت» را نتیجه «جذبه و کشش حقّ» می‌داند نه کوشش بنده، و این مقام، خاصّ «صاحبان همّت»^{۱۰} (مجذوبان و اولیاءالله) است:

«شیخ ما گفت: صاحبان همّتی باید تا با وی سخن فتوّت توان گفت. با صاحب مئیّت حدیث فتوّت نتوان گفت. پس گفت: زَلَّغْتُ صَاحِبَ الْهِمَّةِ طَاعَةً وَ طَاعَةً صَاحِبَ الْمَيِّتَةِ زَلَّغْتُ. فتوّت و شجاعت و لطافت و ظرافت نبات‌هایی است که در بُستان کشش روید و در بوستان کوشش نمازهای دراز بود و روزه‌ها و گرسنگی‌ها و بیداری‌های شب و صدقه بسیار». (محمّدبن منوّر، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۱۴)

اصل در فتوّت، ایثار و سخاست و «سخاوت» در ینش عرفانی، گذشتن از لذّات و شهوات است:

ترک شهوت‌ها و لذت‌ها سخاست هر که در شهوت فروشد برنخاست
(مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۱۲۷۲)

و چنان که در فصل «حفظ و عصمت» گذشت، خداوند، توفیق مخالفت با هوای خویشتن و شکستن بت نفس را به اولیای خود عطا کرده است:

«و گفته‌اند: جوانمرد آن بود که بت بشکند، چنان که در قصه ابراهیم علیه السلام می‌آید: سَمِعْنَا فَتًی يَدُكُرْهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ [۶۰/انبیا] و بت هر کس نفس اوست. هر که هوای خویشتن را مخالفت کند، او جوانمرد به حقیقت بود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۵۶).

اصحاب کهف نیز بعد از چیرگی بر بُت بیرون (ردّ خدایی دقیانوس)، با ترک راحت و آسایش زندگانی پیشین خود و قبول خطرات، موفق به درهم شکستن بت نفس شده، با شجاعت برخاسته و به خدایی پروردگار آسمان‌ها و زمین (ر.ک. پی‌نوشت‌ها / ۸) اذعان کردند و از دقیانوس خود رستند:

چون ز دقیانوس خود رستند، هست اندر رقیم به ز بیداری شما خواب جوانمردان غار (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۸۹)

«آزادگی» از شروط مسلم «فتوت» است، و در عرفان اسلامی، «آزادی»، انقطاع از ماسوی الله، و به عبارتی دیگر، بی‌نیازی از خلق و نیازمندی به حق است، که اصطلاحاً به آن «فقر معنوی یا فقر محمدی»^{۱۱} اطلاق می‌شود. در بخش ملحقات تذکرة الاولیاء از قول ابوالحسن خرقانی می‌خوانیم: «جوانمردی دریایی است به سه چشمه: یکی سخاوت، دوم شفقت، سیوم بی‌نیازی از خلق و نیازمندی به حق». (عطار، ۱۳۷۷: ۶۹۵) جوانمردان غار نیز از قوم خود بریده و دل به رحمت و نعمت حق بسته بودند:^{۱۲}

«علمای طریقت و خداوندان معرفت گفته‌اند که بنای کار تصوّف بر روش و سیرت اصحاب الکهف نهاده‌اند و نیک ماند آداب طریقت و حلیت اینان به احوال و سیرت ایشان، از تحقیق قصد و تجرید ارادت و همّت و عزلت از خلق و اسقاط علاقت و اخلاص در دعوت و انابت، از خود بیزار و از عالم آزاد و به حق شاد، از تحکّم خویش و پسند خویش باز رسته و دست نیاز به برّ الله زده، گاهی از صولت هیبت سوزان و گدازان، گاهی در نسیم انس شادان و نازان». (مبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۳ - ۶۷۲)

۴ - کرامت

کرامت در لغت به معنای «بزرگواری»، «جوانمردی»، «بخشش»، «احترام» و... به کار رفته است، و در اصطلاح، «فعلی بود ناقض عادت اندر ایام تکلیف، ظاهر گردد بر کسی که موصوف بود به ولایت، اندر معنی تصدیق حال او» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۲۳).

کارهایی نظیر «بر آب رفتن»، «طی الارض»، «آگاهی از دل‌ها»، «شفای بیماران»، «رام کردن درندگان» و... که در متون نظم و نثر عرفانی از جمله: تذکرةالاولیاء، اسرارالتوحید، مثنوی و... به اولیاءالله نسبت داده شده، جزو کرامات محسوب می‌شوند.^{۱۳} اهل معرفت، کرامات اولیا را ناشی از قدرتی می‌دانند که خدا در اختیار ایشان گذاشته است:

اولیا را هست قدرت از اله تیر جسته باز آرندش ز راه

(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۶۶۹)

در کتب کشف‌المحجوب و رساله قشیریه، برای اثبات کرامات اولیاءالله از قرآن، به مواردی اشاره شده که «عجائب احوال اصحاب کهف» نیز جزو آنهاست:^{۱۴} «و نیز احوال اصحاب الکهف و سخن گفتن سگ با ایشان»^{۱۵} و خواب ایشان اندر کهف بر یمن و شمال؛ لقلوله، تعالی: وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ (۱۸ / کهف)؛ این جمله افعال ناقض عادت است و معلوم است که معجزه نیست؛ باید که کرامت باشد» (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۴۲ - ۳۴۳).

۵ - استتار

مستور بودن اولیاءالله از ابصار عوام الناس، از مضامین مکرر در متون عرفانی است، و مستند آن، حدیث «أُولَئِئِی تَحْتَ قَبَابِی لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۵۲) است که در اعتقاد صوفیه جزو احادیث قدسی به شمار می‌رود:^{۱۶}

ای بسا اصحاب کهف اندر جهان پهلوی تو پیش تو هست این زمان

غار با او یار با او در سرود مهر بر چشم است و بر گوشت چه سود

(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۶ - ۴۰۵)

علل تواری و اختفای اولیاءالله را می‌توان در سه مورد خلاصه کرد، که قابل انطباق با احوال اصحاب کهف است:

۱ - غیرت عشق الهی،^{۱۷} که دوستان را از دل و دیده اغیار محفوظ می‌دارد، و این

مهم‌ترین دلیل مطروحه، خاصه در متون عرفان عاشقانه است:

«خداوند عالم غیور است، خواص اولیای خود را از نظر اغیار مستور دارد» (عزالدین کاشانی، ۱۳۷۶: ۳۷۸).

صد هزاران پادشاهان نهان سرفرازند ز آن سوی جهان

نامشان از رشک حق پنهان بماند هر گدایی نامشان را بر نخواند

(مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۹۳۱ - ۹۳۲)^{۱۸}

همان گونه که اصحاب کهف را در غار از چشم مردمان پنهان و مشمول رحمت و رأفت خود کرد (رک. پی‌نوشت‌ها / ۱۲):

«فرمان آمد از جناب جبروت و درگاه عزّت که: فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ، در این غار غیرت روید، در ظلّ عنایت، در کنف ولایت، در عالم حمایت ... و حاصل اعمال بندگان بدان باز آید که از خود برخیزند، چون از خود برخاستند به حق رسیدند، آنگه واسطه از میان برخیزد، تصرف در ایشان خود کند، کار ایشان خود سازد، چنان که جوانمردان را گفت: وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ، ای نقلبهم بین حالتی الفناء والبقاء والكشف والاحتجاب والتجلی والاستتار» (مبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۶۹ - ۶۷۱).

۲- اولیاء الله، خود تمایلی به شناخته شدن ندارند و ولایت خود را از عوام و بعضاً حتی از خواصّ پنهان دارند؛^{۱۹} زیرا «ولیّ را به دعوت کردن خلق نفرموده‌اند به خویشتن» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۲۶)؛ و «ایشان به ردّ خلق، حرم باشند» (هجویری، ۱۳۸۳: ۸۷)؛ و «چنان زندگی نکنند که مردم ایشان را بشناسند؛ یعنی خود را به پارسایی و زاهدی و شیخی منسوب نکنند» (نسفی، ۱۳۸۶: ۳۱۹).

گاهی برای مخفی ماندن از دید مردم، با ظاهری آشفته و جامه‌ای ژنده زندگانی کنند^{۲۰} زمانی خود را «دیوانه و مجنون» نشان دهند:

از جنون خود را ولی چون پرده ساخت مر ورا ای کور کی خواهی شناخت ؟
... کس نداند از خرد او را شناخت چون که او مر خویش را دیوانه ساخت

(مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۲۳۴۶ - ۲۳۵۰)

اصحاب کهف نیز آن گاه که یکی از خودشان را به شهر می‌فرستند تا برای ایشان طعام و غذا تهیه کند، به او تذکرمی دهند که با ملاطفت و ملایمت رفتار کند، تا کسی از وجود آنها در غار آگاهی نیابد (رک. پی‌نوشت‌ها / ۴).

۳- مردم، بصیرت لازم برای شناخت اولیاء الله را ندارند؛ برای اینکه شناخت مردم، به ظاهر است نه باطن؛ و اولیا «به ظاهر همچون دیگران باشند، و ظاهر خود را از دیگران ممتاز نگردانند؛ باطن ایشان از دیگران ممتاز باشد» (نسفی، ۱۳۸۶: ۳۱۹)؛ و عوام، چشم باطن بین ندارند، تا حدّی که در تمایز بین خود و اولیاء الله دچار اشتباه می‌شوند:

همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بستۀ خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی^۱ هست فرقی در میان بی متنها

(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۶۵ - ۲۶۷)

این فرق به ظاهر جسمانی نیست، بلکه به باطن روحانی است، و ولایت، امری درونی و معنوی است: «شیخ نه آن سر و ریش است که خلق می‌بینند، شیخ حقیقی، آن معنی است که در مقام عنایت در مقعد صدق در زیر قبه حق است که اولیائی تحت قبایب لایعرفهم غیری» (نجم رازی، ۱۳۶۶: ۲۴۲).

درباره اصحاب کهف نیز قرآن صراحتاً می‌گوید که تعداد آن‌ها را خدا می‌داند و جز اندکی از مردم، ایشان را نمی‌شناسند.^{۲۱}

۶- تسلیم

بارزترین و درعین حال شگفت‌انگیزترین موضوع درباره اصحاب کهف، «خواب و بیداری»^{۲۲} آنهاست. خداوند ایشان را سبب و نه سال به خواب برد؛^{۲۳} به راست و چپ گردانید،^{۲۴} و دوباره بیدارشان کرد، و آنها در همه احوال، تسلیم اراده وی بودند و از خود اختیاری نداشتند و حتی از مدت خواب خود نیز بی‌خبر بودند:^{۲۵}

سبب و نه سال آن اصحاب کهف پیششان یک روز بی‌اندوه و لهف

(مولانا، ۱۳۶۳: ۳ / ۲۹۳۹)

اولیاءالله نیز در مقام تسلیم‌اند: «و بعضی مانند پیغامبران و شبه رسولان، همت ایشان عشق و محبت و شوق و رضا و تسلیم باشد» (عین‌القضاة، ۱۳۷۰: ۵۱). و پرورش روحانی آنها به سان اصحاب کهف در حالت بی‌اختیاری صورت می‌گیرد. (ر.ک. هجویری، ۱۳۸۳: ۵۲۰) دل ایشان کاملاً تحت ولایت و تسلط حق است و دگرگونی‌های آن، به اراده خداوند رحمان بستگی دارد:

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ، يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ» [متی یشاء] (صدری نیا، ۱۳۸۰: ۳۶۳).

نه در «افعال حسنه» خود مختارند و نه در «اشتغالات جسمانی» خود صاحب اراده‌اند؛ هر چه خدا خواهد همان را می‌نمایانند:

اولیا اصحاب کهف‌اند ای عنود در قیام و در تقلب «هم رؤود»

می‌کشندشان بی‌تکلف در فعال بی‌خبر «ذات الیمین ذات الشمال»

چیست آن ذات الیمین؟ فعل حسن چیست آن ذات الشمال؟ اشغال تن

می‌رود این هر دو کار از اولیا بی‌خبر زین هر دو ایشان چون صدا

گر صدایت بشنوند خیر و شر ذات گه باشد ز هر دو بی‌خبر

(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۱۸۷ - ۳۱۹۱)

به ظاهر، مثل دیگر مؤمنان مشغول اعمال عبادی و دنیوی خود هستند - چنان که در آیات پیشین گذشت - اما به باطن، توجهی به دنیا و مافیها ندارند و همیشه از احوال و مُلک جهان فارغ اند و در بوستان لطف الهی آرمیده اند: «و تَحْسَبُهُمْ آيِقَظاً وَ هُمْ رُقُودٌ. چون ظواهر ایشان نگری، ایشان را بینی مشغول در میدان اعمال، چون سرایرشان نگری، ایشان را بینی فارغ در بوستان لطف ذوالجلال. به ظاهر در عمل؛ به باطن در نظاره لطف ازل» (میددی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۷۰).

خفته از احوال دنیا روز و شب چون قلم در پنجه تقليب رب
(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۹۳)
اولیا را خواب ملک است ای فلان همچو آن اصحاب کهف اندر جهان
خواب می‌بینند و آنجا خواب نه در عدم در می‌روند و باب نه
(همان: ۳ / ۳۵۵۳-۳۵۵۴)

۷- عدد هفت

تعداد اصحاب کهف در قرآن، سه، پنج و هفت تن نقل شده است (رک. پی‌نوشت‌ها/۲۱)، اما غالب مفسران قول هفت تن را پذیرفته و برای آن دلایلی ذکر کرده‌اند: «و مسلمانان گفتند: هفت تن مرد بودند و هشتم ایشان سگ ایشان. رب العالمین از قول ترسیان حکایت باز کرد و بر عقب گفت: «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» أَيْ قَدْ فُأ بِالظَّنِّ مِنْ غَيْرِ يَقِينٍ، آنچه می‌گویند به ظن می‌گویند از پوشیدگی نه از یقین. این دلیل است که رب العزّه قول مسلمان در آنچه گفتند: «سبعة» راست کرد و پسندید که اگر «سبعة» همچون «خمسة» و «ثلاثة» بودی، «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» به آخر گفتی» (میددی، ۱۳۷۱، ۵ / ۶۶۷).^{۲۶}
در تصوّف اسلامی نیز، برابر با هفت یار غار، اصطلاح «هفت مردان» یا «هفت تنان» و... وجود دارد، که درباره این اصطلاح، دو وجه مطرح شده است:

۱- در برخی متون عرفانی از جمله کشف‌المحجوب، اولیاء الله به هفت طبقه تقسیم شده‌اند^{۲۷} (اولیای مستور؛ اخیار؛ ابدال؛ ابرار؛ اوتاد؛ نقیب؛ قطب یا غوث): «از ایشان چهار هزارند که مکتومان‌اند... سیصدند که ایشان را اخیار خوانند، و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند، و هفت دیگر که ایشان را ابرار خوانند و چهارند که مر ایشان را اوتاد خوانند، و سه دیگرند که مر ایشان را نقیب خوانند، و یکی که ورا قطب خوانند و غوث خوانند» (هجوری، ۱۳۸۳: ۳۲۰ - ۳۲۱)

پیش آرم هفت مردان را شفیع کز دو عالیشان تبراً دیده‌ام
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۷۵)

۲- گاهی نیز «هفت مردان» یا «هفت تنان»، به «هفت ولی» اطلاق می‌شود که در یکی از طبقات اولیاء الله قرار گرفته‌اند:

«گفت: حق را پیوسته در روی زمین باشد سیصد کس که دل ایشان به دل آدم ماند - علیه السلام - و چهل تن که دل ایشان به دل ابراهیم ماند، و هفت که دل ایشان به دل جبرئیل ماند - علیه السلام - و پنج که دل ایشان به دل میکائیل ماند - علیه السلام - و سه که دل ایشان به دل اسرافیل ماند - علیه السلام - و یکی که دل او به دل عزرائیل ماند - علیه السلام» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۷۸).^{۲۸}

۸- فواید مصاحبت

در سورة كهف از سگی سخن رفته که بر آستانه غار، دو ساعد خویش گسترانیده و در ردیف اصحاب كهف شمرده شده است (رک. پی‌نوشت‌ها / ۲۴ - ۲۱).

گر در صف آن قرون که بگذشت «سگ شد ولی» و ولی سگی گشت^{۲۹}
از دولت تو چه کم شود کم کز تو سگگی ولی شود هم؟
(خاقانی، ۱۳۸۶: ۱۷۸)

سگ اصحاب كهف در فرهنگ اسلامی و ادبیات فارسی جنبه تقدس پیدا کرده و جزو حیوانات بهشتی معرفی شده است:

«رَوِيَ عَنْ وَهَبٍ قَالَ: لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ كَلْبٌ وَلَا حِمَارٌ إِلَّا كَلْبُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ حِمَارُ عُزَيْرٍ أَمَاتَهُ اللَّهُ مَائَةً عام (مبیدی، ۱۳۷۱: ۱ / ۷۰۸).

به فردوس از چه طاعت شد سگ كهف به دوزخ از چه عصیان رفت به علم
(سنایی، ۱۳۶۲: ۹۳۴)

این سگ در اثر مصاحبت با اصحاب كهف، از طبیعت حیوانی خویش رها گشته، خوی مردان خدا پذیرفته و حقیقت جو شده بود:

رفت اندر سگ ز آدمیان هوس تا شبان شد یا شکاری یا حرس
در سگ اصحاب خویی ز آن «رقود» [اصحاب كهف] رفت تا جویای الله گشته بود
(مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵)

در بینش عرفان اسلامی، سگ اصحاب كهف، نماد سالکانی است که مجذوب نیستند، اما به جهت همنشینی با مجذوبان و پیروی از اولیاء الله، به درجه جذبه و ولایت نائل می‌شوند (سالکان مجذوب): «سگ اصحاب كهف، مظهر طلب و سلوک در مسیر حقیقت قلمداد شده و به عنوان موجودی که به واسطه یافتن گوهر حقیقت از مرتبه پست حیوانی به درجه یاران مخلص و پاکباز حق رسید، مورد احترام قرار گرفته است» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۹۴).

مصاحبت با اولیاء الله مثل کیمیا و پادزهر است که طبیعت پست و حیوانی سالک را به سریرت والا و روحانی، و صفات ذمیمه او را به خصال حمیده مبدل کرده و زهر نفسانیات را در وجود او بی اثر می کند: «صحبت ایشان [اولیا] اگر کسی را دست دهد، اکسیر اعظم و تریاق بزرگ است» (نسفی، ۱۳۸۶: ۴۵۳).

همنشین اهل معنی باش تا هم عطا یابی و هم باشی فتا
... تیغ در زرادخانه اولیاست دیدن ایشان شما را کیمیاست
(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۷۱۱ - ۷۱۶)

چون اولیاء الله در حق فانی شده اند، همنشینی با اولیا، در واقع، همنشینی با خداست، و دل سالک در سایه حضور ایشان از آفتاب نیز نورانی تر می شود؛ و بالعکس، دوری از مجذوبان، دوری از خداوند، و بریدن از صحبت ایشان، افتادن در ورطه هلاک و گرفتار شدن به مکر شیطان است:

هر که خواهد همنشینی با خدا تا نشیند در حضور اولیا
از حضور اولیا گر بسکلی تو هلاکی زآن که جزو بی کلی
هر که را دیو از کریمان و اُبرد بی کسش یابد سرش را وا خورد
(همان: ۲ / ۲۱۶۳ - ۲۱۶۵)
چون شوی دور از حضور اولیا در حقیقت گشته ای دور از خدا
... سایه شاهان طلب هر دم شتاب تا شوی زآن سایه بهتر ز آفتاب
(همان: ۲ / ۲۲۱۴ - ۲۲۱۶)

کمترین فایده مجالست با اولیاء الله، محشور شدن با ایشان به روز قیامت و رستگاری آخرت و امیدواری به بخشایش حق است:

«آن سگک در موافقت گامکی چند برداشت، تا به قیامت، مؤمنان در قرآن قصه وی خوانند... پس چه گویی کسی که همه عمر خویش در صحبت اولیا به سر آرد و در موافقت ایشان قدم باز پس نهد، گویی در قیامت، الله - تعالی - او را از ایشان جدا کند؟ کَلَّا و لَمَّا»
(مبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۷۱).^{۳۰}

نتیجه

- ۱- اهل معرفت، اصحاب کهف را تجلی اولیاءالله در قرآن می دانند.
- ۲- اصحاب کهف از دوستشان خواستند که به هنگام تهیه طعام از شهر، در حلال و حرام آن دقت کند؛ اولیاءالله نیز در هر مقامی که باشند، مکلف به رعایت احکام شریعت هستند.
- ۳- چنان که حق - تعالی - دل اصحاب کهف را به نیروی ایمان تقویت کرد و آنها را در غار از شر دشمنان محفوظ داشت؛ اولیاءالله نیز در کنف جذبۀ الهی از خطا و معصیت و فریب شیطان محفوظ اند.
- ۴- اصحاب کهف در قرآن، «فتیة» (جوانمردان) نامیده شده اند؛ در عرفان اسلامی نیز «فتوت» از اصول و مبانی «ولایت» محسوب می شود.
- ۵- در کشف المحجوب و رسالۀ قشیریه، عجائب احوال اصحاب کهف، جزو شواهد اثبات کرامات اولیاءالله از قرآن، معرفی شده است.
- ۶- استتار اولیاءالله از دید اغیار با اختفای اصحاب کهف در غار، قابل تطبیق است.
- ۷- همان گونه که اصحاب کهف در خواب و بیداری، تحت اختیار حق بودند؛ اولیاءالله نیز در مقام تسلیم اند و ارادۀ ایشان در ارادۀ حق فانی است.
- ۸- قول هفت تن درباره تعداد اصحاب کهف، که نظر اغلب مفسران است، با اصطلاح «هفت تنان یا هفت مردان»، که به طبقات هفتگانه اولیاءالله یا به هفت ولی موجود در یکی از طبقات ایشان اطلاق می شود، تناسب دارد.
- ۹- در قرآن به سگی اشاره شده که در اثر مصاحبت با اصحاب کهف، جزو آنها شمرده شده است؛ از دیدگاه عرفان اسلامی نیز، بعضی از سالکان به جهت همنشینی با اولیاءالله، به درجۀ جذبۀ و ولایت می رسند.

پی‌نوشت‌ها

۱- این حدیث به صورت‌های مختلف نقل شده است. در روایتی به یک (رک. مرصاد/العباد: ۴۸) و در روایتی دیگر به ده (رک. الانسان الکامل: ۲۱۰) و حتی در روایتی به هفتاد بطن قرآن (رک. فرهنگ مأثورات متون عرفانی: ۱۴۱) اشاره شده است که معروف‌ترین روایت در متون عرفانی به جهت تقدس عدد هفت روایت زیر است:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ» (حدیث مثنوی: ۸۳).

۲- ناظر به بیت زیر از حافظ است:

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک
(دیوان: ۲۵۴)

۳- «... فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱۷۶ / اعراف).

- «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ...» (۱۱۱ / یوسف).

۴- «... فَأَتَعْتُوا أَحَدَكُمْ بَوْرَقَكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْكُلْكُمْ به رزق مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفُوا لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا». (۱۹ / کهف) و نیز (رک. تفسیر منهج الصادقین، ج ۵: ۳۴۰)

۵- «... أَنَّ الْمَأْخُودَ عَلَى الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ وَإِنْ بَلَغَ الْغَايَةَ الْقُصْوَى فِي الْحَقِيقَةِ أَنْ يَحْفَظَ أَحْكَامَ الشَّرِيعَةِ لِأَنَّ كُلَّ حَقِيقَةٍ لَا يَشْهَدُ لَهَا ظَاهِرُ الشَّرِيعَةِ فَهِيَ مَكْرُ الشَّيْطَانِ وَ غُرُورُهُ...» (کشف‌الاسرار، ج ۵: ۶۷۳).

۶- در مقدمه دفتر پنجم مثنوی آمده: «لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتْ الشَّرَائِعُ». مولانا از جمله عارفانی است که اعتقاد دارد نباید احوال و اعمال اولیاء الله با معیارهای عقیدتی مردم عادی سنجیده شود، زیرا اعمال آنها نتیجه الهام حق است، بنابراین، افعال صادره از مردان خدا، ولو به ظاهر غلط و غیرشرعی بنماید، عین صواب است:

آن که از حق یابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب
آن که جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست اودست خداست
(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۲۵ - ۲۲۶)

و در جایی دیگر می‌گوید: مردان خدا با کرامتی که حق نصیب آنها کرده است، قادرند خاصیت اشیا را تغییر دهند و حتی

حرام را به حلال بدل کنند، زیرا روزی مردان خدا جز «حلال» نیست:

در خرابات آمدی شیخ اجل جمله می‌ها از قدومت شد غسل
کرده ای مبدل تو میرا از خدث جان ما را هم بدل کن از خبث
گر شود عالم پر از خون مال مال کی خورد بنده خدا آلا حلال؟
(مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳ - ۳۴۲۱)

- ۷- و نیز رك. ترجمه رساله قشیریة: ۱۲۷ - ۴۲۷؛ كشف المحجوب: ۲۱۴، ۳۲۷ و ۵۵۸ - ۵۵۹؛ عوارف المعارف: ۳۱.
- ۸- «وَرَبُّنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (۱۴ / كهف).
- ۹- «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَهِيَ لَنَا مِن أَمْرِنَا رَشَدًا» (۱۰ / كهف).
- «... إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» (۱۳ / كهف).
- ۱۰- «آن كه مال نفقه كند آن را مَنِيت گویند نه همت، صاحب همت آن بود كه اندیشه او به دون خداوند به هیچ چیز فرو نیاید» (اسرار التوحید، ج ۱: ۲۸۰).
- ۱۱- فقر معنوی در مقابل فقر مادی و فقر محمدی در مقابل فقر عیسوی است. فقر عیسوی ترك دنیاست و فقر محمدی ترك دل بستگی به دنیاست. حضرت محمد (ص) فرماید: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَخِرُ» (حادیث مشنوی: ۲۳).
- درباره فقر رك. فرهنگ اشعار حافظ و شرح اصطلاحات تصوّف، ذیل ماده «فقر»؛ كشف المحجوب: ۲۹ - ۴۲؛ ترجمه رساله قشیریة: ۴۵۲ - ۴۵۶؛ مصباح الهدایة: ۳۷۵ - ۳۷۹؛ الانسان الكامل: ۳۲۷ - ۳۳۰؛ و دیگر منابع معتبر عرفانی.
- ۱۲- «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا» (۱۶ / كهف).
- ۱۳- گفتنی است كه اعمال خارق العاده انبیاء را «معجزه» و از آن كافران و فاسقان ساحر را «استدراج» گویند. (برای اطلاع بیشتر رك. لغت نامه دهخدا و شرح اصطلاحات تصوّف، ذیل مواد «استدراج»، «كرامت» و «معجزه»؛ كشف المحجوب: ۳۵۲ - ۳۴۱؛ ترجمه رساله قشیریة: ۶۲۲ - ۶۹۵).
- ۱۴- موارد دیگر عبارت است از: حاضر كردن تخت ملكه سباء (بلقیس) در يك چشم به هم زدن توسط آصف بن برخیا (۳۸ - ۴۰ / نمل)؛ نزول طعام غیبی بر مریم (۳۷ / آل عمران) و ریخته شدن خرماي تازه از درختی خشكیده بر وی (۲۵ / مریم)؛ و كارهای شگفت آور خضر (عبدالصالح) در سوراخ كردن كشتی و كشتن پسر بچه و راست كردن دیوار مخروبه (۷۱ و ۷۴ و ۷۷ / كهف). برای اطلاع بیشتر رك. كشف المحجوب: ۳۴۱ - ۳۵۲؛ ترجمه رساله قشیریة: ۶۲۲ - ۶۹۵).
- ۱۵- موضوع سخن گفتن سگ اصحاب كهف در قرآن وارد نیست، بلکه در تفاسیر و روایات بدان اشاره شده است (رك. كشف الاسرار، ج ۵: ۶۴۹؛ و قصص قرآن مجید: ۲۱۶) و شاید شالوده و بن مایه این روایت، آیه ۲۲ از سورة مباركه كهف باشد كه سگ اصحاب كهف جزو آنها شمرده می شود: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ...».
- ۱۶- دوستان من زیر خیمه های من هستند كه جز من، کسی آنها را نمی شناسد. برای اطلاع بیشتر از روایت های مختلف این حدیث و اقوال مشابه، رك. فرهنگ مآثورات متون عرفانی: ۱۶۶ - ۱۴۲ - ۵۹۳.

- ۱۷- اشاره است به حدیث «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ لَا يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ فِي قَلْبِ الْعَبْدِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ» (درباره حدیث مذکور و روایت‌های دیگر آن رک. احادیث مثنوی: ۱۸).
- ۱۸- و نیز رک. ترجمه رساله قشیریه: ۴۳۱؛ کشف الاسرار: ۴ - ۴۰۶؛ تذکرة الاولیاء: ۱۹؛ مرصاد العباد: ۲۴۲ - ۳۷۹ - ۵۴۳؛ فیه ما فیه: ۴۱؛ تمهیدات: ۴۲.
- ۱۹- «در عالم، چندین اولیاند بینا و واصل و اولیای دیگرند و رای ایشان که ایشان را مستوران حق گویند، و این اولیا زاری‌ها می‌کنند که ای بار خدایا زان مستوران خود یکی را به ما بنما. تا ایشان نخواهند و تا ایشان را نباید هر چند که چشم بینا دارند نتوانندش دیدن» (فیه ما فیه: ۸۸).
- و اگر ضرورتی اقتضا کند، گاهی خود را به خواص می‌نمایانند و با آنها اختلاط می‌کنند (ر.ک. کشف الحقایق: ۱۲۱).
- مر ولی را هم ولی شهره کند هر که را او خواست با بهره کند
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۴۹)
- ۲۰- «رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طَمَرَيْنِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةُ» (الانسان الکامل: ۳۱۸).
- چه بسا ژولیده موی خاک آلود ژنده‌پوشی که اگر به خدا سوگند خورد [خدای - تعالی -] سوگندش برآورده کند.
- حدیثی است منقول از حضرت رسول اکرم (ص) با روایت‌های مختلف. ر.ک. کشف‌المحجوب، ص ۳۱۸؛ و نیز مرصاد العباد: ۲۳۴.
- ۲۱- «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ...» (۲۲ / کهف).
- ۲۲- «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا - ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْجَزَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا» (۱۱ و ۱۲ / کهف).
- ۲۳- «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» (۲۵ / کهف).
- ۲۴- «وَتَحْسِبُهُمْ أَنْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَكَّيْتُ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَكُلِّبْتُ مِنْهُمْ رُجْعًا» (۱۸ / کهف).
- ۲۵- «وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...» (۱۹ / کهف).
- ۲۶- و نیز رک. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۶: ۳۹۲ - ۳۹۳؛ مجمع‌البیان: ۸ - ۳۵۶ - ۳۵۷؛ تفسیر المیزان: ۱۳ - ۴۵۳.
- ۲۷- و نیز رک. شرح اصطلاحات تصوف، ج ۲: ۱۶۱ - ۱۶۲؛ فرهنگ فارسی، لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده «هفت مردان» یا «هفت تنان».
- ۲۸- و نیز رک. الانسان الکامل: ۳۱۷ - ۳۱۸.
- ۲۹- اشاره به بلعم (بلعام) باعور (باعورا) که عابد و مستجاب‌الدعوه بود و اسم اعظم می‌دانست و در قرآن به سگ تشبیه شده است: «... فَمَثَّلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ...» (۱۷۶ / اعراف).

رک. کشف الاسرار، ج ۳: ۷۸۷ - ۷۸۸؛ و ج ۵: ۶۷۱.

۳۰- و نیز رک. کشف الاسرار، ج ۸: ۱۵۳ - ۱۵۴؛ تذکرة الاولیا: ۱۰.

منابع

- حافظ، شمس‌الدین محمد. (زمستان ۱۳۶۷)، دیوان حافظ، تصحیح قزوینی - غنی، به کوشش عبدالکریم جربزه دار، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- خاقانی، بدیل‌بن‌علی. (۱۳۸۶)، ختم‌الغرائب (تحفة‌العراقین)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر یوسف‌علی عباس‌آباد، چاپ نخست، تهران، سخن.
- خاقانی، بدیل‌بن‌علی. (۱۳۷۳)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، تهران، زوآر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲-۳)، لغت‌نامه (دوره ۱۵ جلدی)، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی، چاپ اول از دوره جدید، مؤسسه و انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، ابوالفتوح. (مرداد ۱۳۳۴)، تفسیر ابوالفتوح رازی (ج ۶)، به تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی و چاپخانه محمدحسن علمی.
- رجایی بخارایی، احمدعلی. (زمستان ۱۳۶۴)، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ دوم، تهران، علمی.
- روزبهان بقلی. (۱۳۸۵)، شرح شطحیات، با مقدمه و تصحیح هانری کوربن، همراه با مقدمه به زبان فرانسه، ترجمه مقدمه از دکتر محمدعلی امیرمعزی، چاپ پنجم، تهران، طهوری.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۶۲)، دیوان حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، سنایی.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری. (مهر ۱۳۷۰)، قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، چاپ سوم، تهران، خوارزمی.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۸۶)، عوارف‌المعارف، ترجمه ابومنصورین عبدالؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- صدری نیا، باقر. (۱۳۸۰)، فرهنگ مأثورات متون عرفانی، چاپ اول، تهران، سروش.
- طباطبایی، محمدحسین. (تابستان ۱۳۶۳)، تفسیر المیزان (ج ۱۳)، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فکری طباطبایی، مرکز نشر فرهنگی رجا.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن. (بهار ۱۳۸۰)، تفسیر مجمع‌البیان (ج ۸)، ترجمه آیات، تحقیق و نگارش از علی کرمی، چاپ اول، انتشارات فراهانی.
- عزالدین کاشانی، محمودبن‌علی. (۱۳۷۶)، مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة، به تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ پنجم، تهران، نشر هما.
- عطار، فریدالدین محمد نیشابوری. (۱۳۷۷)، تذکرة الاولیاء، به کوشش دکتر محمد استعلامی، چاپ نهم، تهران، زوآر.

- عین‌الفضا همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد. (۱۳۷۰)، تمهیدات، به کوشش دکتر عقیف عسیران، تهران، منوچهری.
- غنی، قاسم. (۱۳۸۰)، تاریخ تصوّف در اسلام (ج ۲)، چاپ هشتم (ویرایش جدید)، تهران، زوّار.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۰)، احادیث مثنوی، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- قرآن مجید. (۱۳۶۸)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران، سروش.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴)، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- کاشانی، ملّا فتح‌الله. (۱۳۴۴)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین (تفسیر کبیر، ج ۵)، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی اسلامیّه.
- گوهرین، سیّد صادق. (۸۳ - ۱۳۶۸)، شرح اصطلاحات تصوّف (۱۰ جلد، ۵ مجلد)، چاپ اوّل، تهران، زوّار.
- محمد بن منوّر. (۱۳۸۶)، اسرارالتوحید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، تهران، آگاه.
- معین، محمد. (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی (دوره ۶ جلدی)، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر.
- مولوی (مولانا)، جلال‌الدین محمد. (۱۳۵۸)، فیه ما فیه، تصحیحات و حواشی: بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- مولوی (مولانا)، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی (دوره ۴ جلدی)، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، چاپ اوّل، تهران، امیرکبیر.
- میدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عدةالابرار (دوره ۱۰ جلدی)، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- نجفی، محمدجواد. (۴ - ۱۳۶۲)، تفسیر آسان (ج ۱۰)، چاپ اوّل، تهران، کتابفروشی اسلامیّه.
- نجم رازی، نجم‌الدین ابوبکر بن محمد. (۱۳۶۶)، مرصادالعباد، به اهتمام دکتر محمدامین ریاحی، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- نسفی، عزیزالدین بن محمد. (۱۳۸۶)، الانسان الکامل، با پیشگفتار هانری کربن، با تصحیح و مقدمه مارژان موله، ترجمه مقدمه از دکتر ضیاءالدین دهشیری، چاپ هشتم، تهران، طهوری.
- نسفی، عزیزالدین بن محمد. (تابستان ۱۳۸۶)، کشف الحقایق، به اهتمام و تعلیق احمد مهدوی دامغانی، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳)، کشف‌المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از دکتر محمود عابدی، چاپ اوّل، تهران، سروش.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.